بسمه تعالی

**موضوع**: واجبات رکوع /رکوع /صلاه

فهرست مطالب:

[حد واجب رکوع 1](#_Toc128589258)

[ادامه روایات دال بر نظر مشهور 2](#_Toc128589259)

[نظر محقق سیستانی 3](#_Toc128589260)

[کلام محقق بروجردی 5](#_Toc128589261)

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه گذشته روایات دال بر نظر مشهور طبق برداشت مفتاح الکرامه و جامع المقاصد که وصول راحه به رکبه بود بررسی شد و در نهایت کلام محقق خوئی مورد پذیرش واقع شد و بعد کلام محقق سیستانی بیان شد که بررسی کلام ایشان به این جلسه موکول شده است.

# حد واجب رکوع

منسوب به مشهور قدماء که محقق همدانی و محقق بروجردی بر آن اصرار دارند و آن را قبول دارند، این است که راحه یا همان باطن کف بعد از انگشتان باید روی رکبه یا همان زانو بتواند، قرار بگیرد. در مقابل جماعتی مثل صاحب بحار، صاحب حدائق و صاحب عروه فرمودند: وصول سر انگشتان به اول رکبه کافی است. البته بین این جماعت هم اختلاف است، صاحب عروه فرمودند: باید مجموع اصابع از جمله انگشت شست، سرشان باید بتواند به ابتدای رکبه برسد، تعبیر ایشان این است:

«الانحناء على الوجه المتعارف بمقدار تصل يداه إلى ركبتيه وصولا لو أراد وضع شي‌ء منهما عليهما لوضعه و يكفي وصول مجموع أطراف الأصابع التي منها الإبهام على الوجه المذكور ‌و الأحوط الانحناء بمقدار إمكان وصول الراحة إليها»[[1]](#footnote-1)

برخی مثل محقق خوئی اشکال کردند که اگر سر انگشت شست هم لازم باشد، دیگر تعبیر «فَإِذَا وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ أَجْزَأَكَ ذَلِكَ» عرفی نیست؛ چون وصول سر انگشت شست مساوق است با رسیدن به انتهای سایر انگشتان؛ لذا برخی از بزرگان انگشت شست را استثناء کردند. محقق خوئی فقط سه انگشت وسطی را معیار گرفتند که اگر به اول رکبه برسد، کافی است؛ چون اصابعک صادق بر این سه هست.

برخی دیگر مثل مرحوم آل یاسین ظاهرش این است که چهار انگشت غیر از انگشت شست را می گویند که امکان وصولش باشد. انگشت کوچک که نامش خنسر است، اگر بخواهد برسد، باید بیشتر خم بشود.

احتمال دیگر این است که بگوییم: چرا جمیع حساب کنیم؟ مجموع حساب کنیم، مجموع من حیث المجموع اطراف اصابع به اول رکبه برسد، یکفی وصول جزء منه همین که انگشت وسطی برسد که از همه بزرگتر است، کافی است، مثل اینکه می گویید: من به باغ زید رسیدم و باغ او نامنظم مثل نقشه ایران است، اگر به یه گوشه ای از آن هم برسد، صدق می کند که به باغ زید رسیده است.

## ادامه روایات دال بر نظر مشهور

محقق همدانی فرمودند: روایت دیگری هم هست که صریح در مدعای مشهور است و محقق خوئی هم فرمودند: بله انصافا صریح است.

محقق همدانی فرمودند: این روایت موثقه عمار است اما این اشتباه است؛ چون در سند علی بن خالد است که توثیق ندارد.

محمد بن علی بن محبوب گاهی مستقیم از احمد بن حسن بن علی بن فضال نقل می کند و گاهی هم بواسطه علی بن خالد نقل می کند در مواردی که با واسطه علی بن خالد نقل کرده است سند مشکل است، مگر اینکه گفته شود: این ها طریق به کتاب عمار ساباطی یا کتاب ابن فضال هستند و این دو کتاب از کتب معروفه است اما این موارد اثباتش مشکل است.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَنْسَى الْقُنُوتَ فِي الْوَتْرِ أَوْ غَيْرِ الْوَتْرِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ وَ قَالَ إِنْ ذَكَرَهُ وَ قَدْ أَهْوَى إِلَى الرُّكُوعِ قَبْلَ أَنْ يَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى الرُّكْبَتَيْنِ فَلْيَرْجِعْ قَائِماً وَ لْيَقْنُتْ ثُمَّ يَرْكَعُ وَ إِنْ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى الرُّكْبَتَيْنِ فَلْيَمْضِ فِي صَلَاتِهِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ»[[2]](#footnote-2)

ظاهر این است که تا به حد وضع یدین علی الرکبتین نرسد، رکوع محقق نشده است و لذا بر می گردد و قنوت منسیه را تدارک می کند، پس حد رکوع می شود وضع الیدین علی الرکبتین.

محقق خوئی فرمودند: درست است این روایت در مدعای مشهور صراحت دارد اما ظاهرش معرض عنه و مهجور است؛ چون میزان تحقق رکوعی که مانع از تدارک قنوت است، وضع الیدین علی الرکبتین است درحالیکه قطعا وضع الیدین علی الرکبتین دخیل در حد رکوع نیست، ممکن است در حال رکوع واجب باشد اما دخیل در حد رکوع نیست.

این که توجیه بشود مقصود این است که بلوغ این حد که امکان وضع یدین علی الرکبتین باشد، این قرینه می خواهد؛ پس ظاهر این حدیث مقطوع البطلان است و ما ملزم نیستیم حدیثی که ظاهرش باطل است، توجیه کنیم. به هر حال عمده ضعف سند روایت است.

### نظر محقق سیستانی

محقق سیستانی فرمودند: این روایات غیر از روایت عمار که ضعیف است، اصلا ظهور ندارد که در مقام بیان حد رکوع است، شاید بحث نهی از تطبیق الیدین و جعلهما بین الفخذین را مطرح کند؛ چون در نیل الاوطار آمده است:

«رُوِيَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَبَعْضِ أَصْحَابِهِ أَنَّهُمْ كَانُوا يُطَبِّقُونَ انْتَهَى، وَقَدْ رَوَى النَّوَوِيُّ عَنْ عَلْقَمَةَ وَالْأَسْوَدِ أَنَّهُمَا يَقُولُونَ بِمَشْرُوعِيَّةِ التَّطْبِيقِ. وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ عَلْقَمَةَ وَالْأَسْوَدِ أَنَّهُمَا " دَخَلَا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ، قَالَ: فَوَضَعْنَا أَيْدِيَنَا عَلَى رُكَبِنَا فَضَرَبَ بَيْنَ أَيْدِينَا ثُمَّ طَبَّقَ يَدَيْهِ ثُمَّ جَعَلَهَا بَيْنَ فَخِذَيْهِ، فَلَمَّا صَلَّى قَالَ هَكَذَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -»[[3]](#footnote-3)

عبد الله بن مسعود در وسط نماز بر روی دستان آن دو نفر زد و بعد از نماز گفت: پیغمبر صل الله علیه و آله دستانشان را تطبیق می کردند و بین فخذیه می گذاشتند.

این روایات در مقام نهی از تطبیق است و باید وضع الیدین علی الرکبتین کرد و این روایات دیگر ربطی به بیان حد رکوع ندارد

در ادامه نیل الاوطار آمده است:

«وَقَدْ اعْتَذَرَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَصَاحِبَيْهِ بِأَنَّ النَّاسِخَ لَمْ يَبْلُغْهُمْ»

دیگران گفتند که ابن مسعود و دستانش منسوخ را شنیده بودند و ناسخ به آنها نرسیده بود.

«وَقَدْ رَوَى ابْنُ الْمُنْذِرِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: إنَّمَا فَعَلَهُ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مَرَّةً: يَعْنِي التَّطْبِيقَ»

پیامبر یکبار تطبیق کردند اما عبدالله بن مسعود همان کار تطبیق را ادامه داد.

محقق سیستانی فرمودند: بعد از اینکه معلوم شد این روایات مربوط به بحث حد رکوع نیست، ما به روایت «مَنْ لَمْ يُقِمْ صُلْبَهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ.»[[4]](#footnote-4) تمسک می کنیم و اقامه الصلب یعنی اعتدال در مقابل اعوجاج و تقوس و در مقابل میل؛ لذا کسی که کم خم می شود مایل است و اعتدال ندارد.

به نظر ما این فرمایش ایشان عرفی نیست؛ ظاهر اقامه الصلب یا اعتدال کمر، تقوس نکردن و کج ننشستن و کج نایستادن است و انصراف از رکوع دارد.

در وسائل روایتی به سند صحیح از قرب الاسناد نقل کرده است:

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ عَنِ الْحُورِ الْعِينِ- فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الدُّنْيَا- أَمْ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الْجَنَّةِ- فَقَالَ لَهُ مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ- فَإِنَّ آخِرَ مَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ حَثَّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ- إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْتَخِفَّ أَحَدُكُمْ بِصَلَاتِهِ- فَلَا هُوَ إِذَا كَانَ شَابّاً أَتَمَّهَا- وَ لَا هُوَ إِذَا كَانَ شَيْخاً قَوِيَ عَلَيْهَا- وَ مَا أَشَدُّ مِنْ سَرِقَةِ الصَّلَاةِ فَإِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ فَلْيَعْتَدِلْ- وَ إِذَا رَكَعَ فَلْيَتَمَكَّنْ وَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَعْتَدِلْ- وَ إِذَا سَجَدَ فَلْيَنْفَرِجْ وَ لْيَتَمَكَّنْ- وَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَلْبَثْ حَتَّى يَسْكُنَ»[[5]](#footnote-5)

مگر اقامه الصلب اعتدال نیست؟ حضرت در این روایت اعتدال را در مورد ماقبل رکوع و ما بعد رکوع مطرح فرمودند.

اقامه صلب ظاهرش این است که کل اسکلت بدن اعتدال داشته باشد و اصلا رکوع ضد اعتدال است. بله اگر در خصوص رکوع اقامه الصلب بیاید مثل روایتی که خلاف نقل می کند:

«ان النبي صلى الله عليه و آل ه قال: لا تجزي صلاة الرجل حتى يقيم ظهره في الركوع و السجود»[[6]](#footnote-6)

یا در صحیحه زراره آمده است

«إِذَا وَضَعْتَهَا عَلَى رُكْبَتَيْكَ وَ أَقِمْ صُلْبَكَ وَ مُدَّ عُنُقَكَ وَ لْيَكُنْ نَظَرُكَ بَيْنَ قَدَمَيْكَ»[[7]](#footnote-7)

در این روایات قرینه خاص است که مراد یک عمل مستحب است و آن همان عمل حضرت رسول صل الله علیه و اله است که هر گاه به رکوع می رفتند چنان کمر ایشان خم می شد که اگر یک قطره آب روی کمر ایشان می ریختند، قطره آب تکان نمی خورد، این مقدار از انحناء قطعا مستحب است؛ چون این مقدار بیشتر از مقدار حد واجب است و این حد واجب رکوع حتی به نظر محقق سیستانی عرفا اقامه الصلب نیست چه طبق نظر ایشان در حاشیه عروه (که به کلام صاحب عروه حاشیه نزدند) که فرمودند: اطراف اصابع به رکبه برسد، کافی است و یا حتی آن چیزی که محقق بروجردی می فرمودند: کفین به رکبتین برسد که همان نظر منسوب به مشهور قدماء است، که ایشان هم حاشیه به عروه نزده است اما در رساله شان فرمودند، هر کدام از این دو که باشد عرفا اقامه الصلب نیست و اقامه الصلب یک مرتبه مستحبی از رکوع است که بیشتر از حد واجب رکوع است (که تسالم بر وجوب آن است).

اقامه الصلب در رکوع یعنی همین که کمر صاف است و تقوس ندارد، اما اقامه الصلب به قول مطلق آیا بر انسان راکع صدق می کند؟ مقیم الصلب به معنای مقیم الظهر نیست، صلب به کل اسکلت می گویند؛ لذا اگر رکوع کند مقیم الصلب نیست و اقامه الصلب به قول مطلق در قیام است، ولااقل من الشک.

### کلام محقق بروجردی

محقق بروجردی فرمودند: ظاهر این است که همان حرف مشهور قدماء صحیح است و اکتفاء به مجرد وصول سرانگشتان به زانو درست نیست، تعلیل ایشان جالب است:

«لأنّ الظاهر أنّ أبا حنيفة أيضا لا يقول بكفاية أقلّ من هذا المقدار، فعدّه مخالفا دليل على أنّ الإمامية»[[8]](#footnote-8)

ظاهر این است که اختلاف بین ابوحنیفه و سائر فقهاء از عامه و خاصه این بود که سائر فقهاء می گفتند: باید به حدی رکوع کند که کفین روی رکبتین قرار بگیرد اما ابوحنیفه می گفت: رسیدن سر انگشتان به ابتدای رکبه کافی است و الا ظاهر این است که ابو حنیفه به کمتر از این مقدار راضی نمی شد؛ پس اینکه می گویند: ابوحنیفه مخالف قول اکثر مسلمین بود، دلیل بر این است که فقهای خاصه و عامه غیر ابوحنیفه می گفتند: باید راحتین به رکبتین برسد اما ابوحنیفه می گفت: وصول رووس اصابع به ابتدای رکبه کافی است.

به نظر ما این مطلب از محقق بروجردی بعید است، ایشان به ابوحنیفه نسبت می دهند که مطلق انحناء را کافی نمی دانست بلکه نظر او مثل نظر صاحب عروه بود که رسیدن رووس اصابع به رکبتین کافی است، خب محقق بروجردی هم که به کلام صاحب عروه حاشیه نزدند و ایشان می گویند که ابوحنیفه هم همین را می گوید.

کلمات ابوحنیفه در تذکره و المجموع همین است که معروف شده است که مطلق انحناء کافی است.

«و يجب فيه الانحناء إلى أن تبلغ راحتاه إلى ركبتيه‌إجماعا إلّا من أبي حنيفة فإنه اكتفى بأصل الانحناء، لأنه لا يخرج عن حد القيام إلّا‌ بذلک»[[9]](#footnote-9)

ابوحنیفه قائل است که اصل انحناء کافی است نه انحناء به حدی که رووس اصابع به رکبتین برسد.

در کتاب المجموع شرح المهذب آمده است:

«مَذْهَبُنَا أَنَّهُ يَجِبُ أَنْ ينحنى بحيث تنال راحتاه ركبته وَلَا يَجِبُ وَضْعُهُمَا عَلَى الرُّكْبَتَيْنِ ..... وَبِهَذَا كُلِّهِ قَالَ مَالِكٌ وَأَحْمَدُ وَدَاوُد وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ يكفيه في الركوع أدنى انحناء .... (وَاحْتَجَّ لَهُ) بِقَوْلِهِ تَعَالَى (اركعوا واسجدوا) وَالِانْخِفَاضُ وَالِانْحِنَاءُ قَدْ أَتَى بِهِ»[[10]](#footnote-10)

می گوید قرآن می گوید: ارکعوا یعنی انحنوا و با این کار امتثال کرده است.

محقق بروجردی در استدلال فرمودند: دو صحیحه زراره در استدلال بسیار مهم است. در هردو دارد: بلغ باطراف اصابعک عین الرکبه یا در تهذیب آمده بود تلقم باطراف اصابعک عین الرکبه و عین رکبه به معنای نفس الرکبه نیست، اگر این مراد بود، باید می فرمود: بلغ بعین اطراف اصابعک یا وضع عین راحتیک علی عین کفیک؛ یعنی اگر قرار است عین برای تاکید باشد، چرا فقط رکبه را تاکید می کند؟ باید اطراف و راحتین را هم تاکید کند.

عین هم در لسان العرب و هم در اقرب الموارد معنا شده است:

«لكل ركبة عينان و هما نقرتان في مُقَدَّمها عند الساق»[[11]](#footnote-11)

زیر کشکک پا دو تا فرورفتگی از دو طرف دارد به این دو عین میگویند.

سر انگشتان باید فرورفتگی زیر کشکک را احاطه کند، یعنی راحتین روی رکبتین قرار می گیرد.

اینکه از محقق نائینی نقل شده که عین الرکبه همان رکبه است و بعضی گفتند: عین برای تاکید است، این عرفی نیست.

بعد فرمودند: این روایت زراره دو احتمال در آن است: یک احتمال خلاف ظاهر است و احتمال دیگر ظاهر روایت است که ما به آن اخذ می کنیم و مطابق با قول مشهور قدماء است که صاحب مفتاح الکرامه نقل کردند.

احتمال اول: مراد از «فَإِذَا وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ أَجْزَأَكَ ذَلِكَ...»[[12]](#footnote-12) وصول اطراف اصابع به همان دو نقره یا عین رکبه است ولو در این عبارت کلمه عین الرکبه نیامده است اما بگوییم عین مقدر است و ما این استظهار را می کنیم، وقتی عین مقدر باشد، همان نظر مشهور قدما است. قرینه بر تقدیر گرفتن عین این است که اول تمکین راحتین من الرکبتیک را مطرح کرد «تُمَكِّنُ رَاحَتَيْكَ مِنْ رُكْبَتَيْكَ» این با وصول اطراف اصابعک الی ابتدا الرکبه نمی سازد بعد فرمود: «وَ بَلِّغْ أَطْرَافَ أَصَابِعِكَ عَيْنَ الرُّكْبَةِ» فَإِذَا فاء تفریع آورده است «فإِذَا وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ أَجْزَأَكَ ذَلِكَ» حالا که گفتیم تمکن راحتیک من رکبتیک که مساوی با بلوغ اطراف اصابع الی عین الرکبه است تا راحتین روی رکبتین قرار بگیرد و گفتیم «بلع اطراف اصابعک عین الرکبه» اطراف اصابع به آن دو فرورفتگی برسد فای تفریع آورده یعنی حالا این را بدان که لازم نیست وضع فعلی یدین علی الرکبتین بلکه اگر برسد ولو وضع نشود سرانگشتان به رکبتیک که مراد عین رکبتیک است که به قرینه فای تفریع در بحث قبلی فهمیده شد چون در قبل عین آمده بود ولی بهتر این است که وضع کفین بکنید.

این استظهار محقق بروجردی است که چون فاء تفریع آمده است به قرینه این جمله در صدر «وَ بَلِّع أَطْرَافَ أَصَابِعِكَ عَيْنَ الرُّكْبَةِ» می فهمیم که مراد از این جمله « فَإِذَا وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ أَجْزَأَكَ ذَلِكَ» در ذیل هم عین الرکبه است؛ یعنی جمله اول مفسر جمله دوم است اما ذیل می گوید وضع فعلی لازم نیست بلکه وصول کافی است.

احتمال دوم: این احتمال خلاف ظاهر است به این بیان که «فَإِذَا وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ» همان حرف صاحب بحار را می گوید که سر انگشتان به ابتدای زانو برسد، کافی است. طبق این احتمال دوم که خلاف ظاهر است، این دو جمله آخری «فَإِذَا وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ أَجْزَأَكَ ذَلِكَ» و «وَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تُمَكِّنَ كَفَّيْكَ مِنْ رُكْبَتَيْكَ» مفسر بلع اطراف اصابعک عین الرکبه می شود و می گویند این لازم نیست و بلع اطراف اصابعک مستحب است، وصول به عین رکبه لازم نیست ولو اول نگفتیم، اما این مستحب است، واجب نیست به قرینه این دو جمله بعدی که گفت: «فَإِذَا وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ أَجْزَأَكَ ذَلِكَ» لازم نیست به عین الرکبه برسد ولی «أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تُمَكِّنَ كَفَّيْكَ مِنْ رُكْبَتَيْكَ» آن چه که اول گفتیم احب است که منشا می شود کفین به رکبتین برسد و روی رکبتین قرار بگیرد.

محقق بروجردی فرمودند: این انصافا خلاف ظاهر است. تفریع ظاهرش اینست که جمله بعد تفریع تابع جمله ماقبل تفریع است نه اینکه جمله ماقبل تفریع را با جمله مابعد تفریع تفسیر کنیم، این خلاف ظاهر است.

این محصل فرمایش محقق بروجردی است و لذا نظر ایشان همان نظر مشهور قدماء است. تفسیر ظاهر این روایت را این می دانند که صدر مطلب را گفته است، بلع اطراف اصابعک عین الرکبه و تمکن راحتیک من رکبتیک مهم است و اصل این جمله است، فاذا تفریع بر آن است و می گوید: وضع فعلی لازم نیست اما باید وصول باشد «فَإِذَا وَصَلَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِكَ فِي رُكُوعِكَ إِلَى رُكْبَتَيْكَ» یعنی عین رکبه و وصول کافی است، وضع لازم نیست اما باید وصول به عین الرکبه باشد نه به ابتدای رکبه.

جلسه بعد کلام محقق بروجردی بررسی می شود.

1. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص664.](http://lib.eshia.ir/10028/1/664/لوضعه) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص131.](http://lib.eshia.ir/10083/2/131/اهوی) [↑](#footnote-ref-2)
3. نیل الاوطار، ج 2، ص 283 [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج5، ص488، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/5/488/منتصبا) [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج4، ص35، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/4/35/فلیتمکن) [↑](#footnote-ref-5)
6. [الخلاف، شیخ طوسی، ج1، ص348.](http://lib.eshia.ir/10015/1/348/یقیم%20ظهره) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص320.](http://lib.eshia.ir/11005/3/320/بلع) [↑](#footnote-ref-7)
8. نهایه التقریر، ج 2، ص 236 [↑](#footnote-ref-8)
9. تذکره الفقهاء، ج 3، ص 165 [↑](#footnote-ref-9)
10. المجموع، ج 3، ص 410 [↑](#footnote-ref-10)
11. [لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج13، ص305.](http://lib.eshia.ir/20007/13/305/عینان) [↑](#footnote-ref-11)
12. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص335.](http://lib.eshia.ir/11005/3/335/فصف) [↑](#footnote-ref-12)